

# خردِ محالِ اندیش

خردی که میان « امکانات موجود » بر نمی‌گزیند  
 بلکه « امکانات تازه دیگر »  
 برای برگزیدن ، می‌آفریند

آزادی ، آفریدن امکانات تازه است  
 نه برگزیدن میان امکانات موجود

تا امکانات تازه ، آفریده نشده اند  
 تحوّل ، محال است

این اندیشه که خدا ، کانون آتشی است که اخگره‌ایش در جان انسانها پخش شده است ، تصویر بسیار شگفت‌انگیزی از انسان ، فراهم آورده است . ما در فرهنگ ایران ، انسانی را می‌یابیم که گرمی و روشنی و جنبش و شادی ، از زندگی خودش ، می‌جوشد و می‌افروزد و می‌تابد . انسانی که سرچشمه نیرو و غنی و سرشاری است . خدا ، یا اصل تحوّل (= دگر دیسی و از نو زنده شوی ) ، خودش ، آتش یا گرمی هرجانی میشود و از این رو هرانسانی ، خودش ، از خودش حرکت میکند و به حرکت می‌آورد ، از خودش شاد میشود و شاد میکند، از خودش

روشن میشود و روشن میکند ، نه از متضاد بودن با کسی و چیزی و از دشمنی با خودش . آزادیش ، در برگزیدن میان این و آن واقعیت نمی پذیرد ، بلکه در روشن شدن و در روشن کردن جهان از خودش هست که آزادی را درمی یابد . آزادیش ، در اعتماد کردن به خودش و ایستادن برپای خودش هست . آزادی در زندگی برای او ، اینست که انسان از خودش روشن میشود و روشن میکند ، و به خودش اعتماد دارد . خوبی و زیبایی و بزرگی ، از نیرومندی اوست . بدی و زشتی و پستی ، از سستی اوست ، از طفیل بودن اوست ، از اتکاء کردن به دیگریست . آنکه با روشنی خودش ، روشن میکند ، امکانات ویژه خودش را نیز میگذارد ، و امکانات و بدیل های تازه خودش را میآفریند . او در تنگنای « امکانات و بدیلهای خوبی و بدیلهای دیگری » مجبور نیست که برگزیند . برگزیدن میان ارزشها ( خوبی ها و بدیلهای ) که دیگران گذارده اند ، یا در واقعیت موجود هست ، هنوز آزادی نیست . خرد ، که میان چنین خوبی و بدی ، برگزیند ، به آزادی نرسیده است ، برپای خود نایستاده است ، بلکه آزادی و استقلال خود را نیز در چنین برگزیدنی از دست داده است . به عبارت دقیقتر ، گوهر خدا را در خود ، که « از خود بودن » است ، لگد مال کرده است . از خود روشن شدن و روشن کردن ، که اصل آزادیست ، این محتوا را دارد که انسان خودش ، در آزمایشهای درهنگامهای گوناگون ، امکانات گوناگون می یابد ، که طیفی از ارزشها هستند . این ماهستیم که باید ایجاد امکانات تازه کنیم ، وگرنه در امکانات و بدیلهائی که روبروی ما قرار میدهند و به ما عرضه میکنند ، میتوانند هیچکدام خوب نباشند ، و در واقع فاقد امکانات و بدیلهای دیگر باشند که ارزش برگزیدن دارند . در این صورت ، برگزیدن ، خطا هست و با چنین برگزیدنی ، آزادی و استقلال خود را از دست میدهیم . آزادی ، در برگزیدن نیست ، بلکه آزادی ، در « از خود بودن ، خود میزان و ترازو و سنجه بودن ، از خود ، روشن کردن » است . ما در برگزیدن میان « بد و بدتر » هیچگاه به خوب نمیرسیم و خود را

در آزادیمان فریفته ایم . ما در برگزیدن میان « امکانات واقعی » که نام « واقعیت » بدان میدهند ، به آزادی نمیرسیم . این « امکانات موجود » در این واقعیت ، تحول را محال میسازند . ما در چنین برگزیدنی ، در تنگنا و زندان واقعیت موجود ، اسیر و زنجیری میمانیم . در « واقعیت » ، غیر از این امکانات و بدیها و خوب و بد های موجود ، امکانی دیگر برای برگزیدن نیست .

چرا غیر از این امکانات ، بدیهای دیگر نیست؟ برای آنکه هر « واقعیتی » برای پایدار ساختن خود ، یا برای همیشه واقعیت ماندن ، راه تحول به آنچه جز خود هست را می بندد و محال میسازد . هر واقعیتی ، امکاناتش را محدود و تنگ و سفت و معین میسازد ، تاراه تحول را ببندد . غیر از این امکانات ، امکانات دیگری نباید باشد . از این رو ، گزینش میان امکانات در واقعیت ، هنوز آزادی نیست . درست فراسوی این واقعیت رفتن که کشف امکانات تازه است ، محال ساخته میشود . همین امکانات محدود ، همین تنگنا ، واقعیت است ، و واقعیت را باید به عنوان مرجع نهائی پذیرفت . خرد ، باید واقعیت اندیش باشد ، فقط در تنگنای امکاناتی که به او در این واقعیت ، عرضه شده ، باید برگزیند . خرد ، باید میان آنچه را خوب می شمارند و آنچه را بد می شمارند ، خوب و بد را انتخاب کند . این « دامنه اختیار » اوست . فراسوی این مفهوم خوب و بد رفتن ، فراسوی این مفهوم زشت و زیبا رفتن ، فراسوی این مفهوم حق و باطل رفتن ، محال و غیر ممکن و ممنوع ساخته میشود . آزادی خرد ، درست با شکستن همین « اندیشه محال » آغاز میشود . آزادی اندیشه ، درست جستجوی محال است ، کردن کار محال هست . محال ، درب به تحول ( از حالتی به حالتی دیگر شدن = استحاله ) را می بندد . گرانیگاه اصطلاح « محال » ، همین « ناشوندگی و ناشدنی » هست ، نه « غیر ممکن » که ما فراموش ساخته ایم . واقعیت ، راه شدن و گشتن و از حالتی به حالتی دیگر شدن را می بندد . واقعیت موجود را نمیشود تغییر داد ، این محال ، یا ناشدنی است . ولی « خرد محال اندیش

«درست در این میاندیشد که « واقعیت موجود = امکانات موجود = خوبی و بدی موجود » را از حالتی که هست به حالتی دیگر، استحاله بدهد . سد محال را بشکند تا باز « بشود » . هیچ «واقعیتی» در اجتماع و در تاریخ ، حق ندارد خود را تحول ناپذیر کند . ولی هر واقعیتی ، فراسوی خود رفتن را ( حالتی دیگر یافتن را ) محال میسازد. ولی خرد آزاد ، امکانات تازه میگذشاید ، و واقعیت را برهم میزند ، و امکانات موجود و واقعی را تنگ می یابد و زندان می شمارد . در آنچه را که محال ساخته اند ، از سر، تحول میدهد . برای خرد آزاد ، واقعیت ، زندان است . آنچه را واقعیت ، محال ساخته ، نمی پذیرد. خرد در اندیشیدن ، در جستجوی آنست که ببیند ، واقعیت موجود ، چه چیزهائی را محال ( ناشدنی ، ناشونده ) ساخته است، تا باز آن را شدنی و شونده سازد .